

## افول خانواده در آمریکا و انگلیس

برگزاری بین المللی زنان "ایونا": جامعه غرب در آستانه سده بیست و یکم و پشت سر نهادن عصر روشنگری و انقلاب صنعتی با تنگنانهایی در عرصه‌های گوناگون دست به گریبان است...



برگزاری بین المللی زنان "ایونا": جامعه غرب در آستانه سده بیست و یکم و پشت سر نهادن عصر روشنگری و انقلاب صنعتی با تنگنانهایی در عرصه‌های گوناگون دست به گریبان است و دگرگونی‌های چند دهه اخیر در حوزه‌های مختلف فرهنگ و جامعه، خانواده را نیز بی‌نصیب نگذاشته است. به طوری که #171خانواده؛faquo& به دغدغه جدی اخلاق‌گرایان در غرب تبدیل شده است. ظهور جنبش‌های نوین اجتماعی از مهمترین جرقه‌های بازتعریف خانواده و فروپاشی خانواده سنتی و پیدایش خانواده مدرن است. در این مقاله با رجوع به ادبیات غرب به ویژه ایالات متحده و انگلیس و استنادات آماری، به مصادیق و پیامدهای افول خانواده همچون خانواده‌های نامتعارف، ازدواج، طلاق، سقط جنین و کودکان نامشروع پرداخته شده است. نتایج آماری نشان می‌دهد که افول خانواده‌های سنتی در غرب جدی می‌باشد.

واژگان کلیدی: انواده، خانواده نامتعارف، طلاق، ازدواج، کودکان نامشروع، سقط جنین، آمریکا، انگلیس. خانواده، کوچکترین و مهمترین نهاد اجتماعی است. کوچکترین به جهت کمیت اعضای آن و مهمترین به لحاظ کیفیت؛ زیرا هر چه خانواده از سطح کیفی بالاتری به جهت علم و آگاهی، ایمان، اخلاق، تعهد و دینداری برخوردار باشد، به تمام نیازهای فرزندان پاسخ داده می‌شود و در نتیجه آنها در مواجهه با اجتماع دچار کمبود و خلأهای عاطفی، روحی و روانی نمی‌شوند. یکی از وظایف خانواده، درونی نمودن ارزش‌ها و هنجارهای پذیرفته شده جامعه می‌باشد؛ به نحوی که به اعتقاد جامعه‌شناسان بین فرهنگ پذیری و کاهش جرم و جنایت رابطه مستقیم وجود دارد. اما باید اعتراف نمود، متأسفانه در حال حاضر خانواده در وضعیت مناسبی نمی‌باشد. افول خانواده دلایل گوناگونی دارد، از جمله این دلایل می‌توان به مشکلات اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی اشاره نمود. این دلایل با توجه به کشورهای مختلف فرق می‌کند. مثلاً به نظر کارشناسان غربی، در کشورهای غربی یکی از مهمترین دلایل افول خانواده، دلایل اقتصادی می‌باشد. اما به نظر می‌رسد یکی از مهمترین دلایل افول خانواده عدم پایبندی به اخلاق و تعهدات انسانی است؛ زیرا ایمان و رعایت مسائل اخلاقی در انسان حصن حصینی ایجاد می‌کند که به واسطه آن قدرت ایستادگی در مقابل مشکلات و مسائل گوناگون در انسان تقویت می‌گردد.

در روم باستان، واژه خانواده به افرادی اطلاق می‌شد که در یک خانه زندگی می‌کردند. خویشاوندان، شاگردان شبانه‌روزی، بردگان و کارگران نیز در این تعریف می‌گنجیدند. اینک پس از هزاران سال تعریف، این واژه تغییر یافته و صرفاً به معنای یک واحد اجتماعی داخلی که معمولاً پیوندهای خونی، حد و مرز آن را تعیین می‌کنند به کار می‌رود. در هر حال، تعریف دقیق این واژه هرگز در طول تاریخ ثابت نبوده است؛ بلکه فرهنگ به فرهنگ و منطقه به منطقه تفاوت داشته است. (Social sciences, Family, 2004,P.1). جنبش اجتماعی زنان در دهه 1920، به ویژه جنبش آزادی خواهی زنان و جنبش آزادی همجنس‌گرایان، سبب بازتعریف جدی در مفهوم خانواده در ایالات متحده شد. این وضع همچنان ادامه دارد، به گونه‌ای که در سده بیست و یکم بسیاری از مردم، یک تعریف ثابت از خانواده را که جامعه بر آنها تحمیل کرده باشد نمی‌پذیرند؛ بلکه خواهان اعطای حق تعریف خانواده‌های خودشان بر اساس انتخاب خویش می‌باشند. (Ibid)

افول خانواده در آمریکا (بیشینه تاریخی)

در سده‌های قبل از آغاز عصر صنعتی، خانواده برآیند یک ارگانیسم اجتماعی و اقتصادی خودکفا بود که معمولاً از چند نسل تشکیل می‌شد. در این مجموعه‌ها، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها در کنار نوه‌های خود برای بقای کل خانواده تلاش می‌کردند. در اوایل سده نوزدهم، شوهران به منزله نان‌آور خانواده مطرح می‌شدند که بیرون از خانه کار می‌کردند؛ در حالی که زنان نقش خانه‌دار را بر عهده می‌گرفتند. اما رفته رفته در طول سده نوزدهم، سنت‌های خانواده دگرگون شد. (Ibid, P.2).

از ویژگی‌های خانواده در جامعه مدرن این است که آرمان فرهنگ خانواده همچنان پایدار می‌باشد؛ حتی اگر بسیاری از خانواده‌ها در عمل آن را رعایت نکنند. به بیان دیگر، مردم همچنان به تعریف سنتی خانواده وفادار می‌باشند. (Ibid)

جنبش اجتماعی دهه 1960، به تغییرات بنیادی در کیان خانواده منجر گردید. جنبش آزادی زنان، آنها را به کار بیرون از خانه ترغیب

نمود. جنبش ضد فرهنگ، رهیافت‌های جدیدی در روابط جنسی مطرح کرد که در نتیجه آن زوج‌های بسیاری بدون ازدواج با هم زندگی می‌کردند. افزایش میزان طلاق که در سال 1996 حدود 50 درصد بود، نیز به ایجاد انواع جدید خانواده کمک کرد. در این زمان، خانواده‌های نامتعارفی مثل خانواده‌های تک والدینی و زندگی همجنس‌گراها به پدیده‌ای شایع تبدیل شد. در این روند، خانواده‌هایی تشکیل شدند که همسران جدید همراه با کودکان متعلق به والدین مطلقه، در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. وقتی کودکان این خانواده بالغ می‌شوند، واقعیت خانواده بیش از پیش دگرگون می‌شود؛ چرا که افراد چند نژاد و دارای اعتقادات متفاوت، در قالب یک خانواده گرد هم می‌آیند و چه بسا کودکان متعلق به ملت‌های گوناگون زیر یک سقف زندگی می‌کنند. خانواده‌های نامتعارف

یکی از بزرگترین پس‌رفت‌های تاریخ خانواده، گسترش [171] خانواده‌های نامتعارف [1] می‌باشد که در خلال واپسین دهه‌های سده بیستم آغاز شد. سبب اصلی این تحول، اصرار این نوع خانواده‌ها بر پذیرش در جامعه و همچنین سبب دیگر این تحول، بهره‌مندی از منافع اجتماعی همسان با خانواده‌های سنتی می‌باشد. جنبش‌های اجتماعی دهه‌های 1960-1970، مانند جنبش حقوق مدنی، آزادی زنان و جنبش آزادی همجنس‌گرایان نسلی را پدید آورد که تمایل به زندگی پنهان نداشتند. البته بی‌تردید در گذشته خانواده‌های غیرسنتی نیز وجود داشت، اما معمولاً این دسته خانواده‌ها منزوی و تنها بودند و از حمایت رسانه‌ها و پشتیبانی جنبش‌های اجتماعی بهره‌مند نمی‌شدند. لکن در حال حاضر این خانواده‌ها مورد تأیید حکومت و قانون می‌باشند.

در آغاز سده بیست و یکم، برخی تحلیل‌گران تخمین زده‌اند بین 6-14 میلیون کودک، دست کم یک والد همجنس‌گرا داشته باشند. اکنون در ایالت‌های [171]؛ پرینستون [2] و [171]؛ ماساچوست [3] همجنس‌گرایان مراسم اجرا می‌کنند. با این حال، پذیرش همجنس‌گرایان در اجتماع آسان نبوده است. در طول سه دهه گذشته، همجنس‌گرایان مرد و زن و سایر خانواده‌های نامتعارف برای دستیابی به حقوق اجتماعی، مانند: ازدواج بین دو همجنس، دسترسی به خدمات بارداری، پذیرش والد دوم، حقوق همجنس‌گرایان مرد و زن و مزایای شریک جنسی، مبارزه کرده‌اند. در برابر آنها، محافظه کاران اجتماعی و کسانی که نسبت به سقوط ارزش‌های خانواده نگران بودند، شیوع همجنس‌گرایی را مغایر با ارزش‌های خانواده دانسته و خواستار محدود شدن آزادی عمل آنها شده‌اند.

افول خانواده، پاسخی سیاسی و واکنشی مذهبی اکنون آشکار است که وضع کنونی خانواده در غرب، یعنی شمار زیاد و روزافزون خانواده‌های مطلقه و تک والدینی، هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی فراوانی برای جامعه در پی دارد. پیامدهای وجود چنین خانواده‌هایی برای جامعه عبارتند از:

- 1- افزایش چشمگیر شمار کودکان نامشروع؛
- 2- افزایش چشمگیر مسائل روان‌پریشی، بین کودکان و والدین مجرد؛
- 3- افزایش خطر خشونت و آزار کودکان؛
- 4- افزایش مشکلات مربوط به سلامت جسمی کودکان و والدین مجرد؛
- 5- افزایش آسیب‌های تحصیلی و آموزشی؛ مانند مشکلات یادگیری، نرخ بالای ترک تحصیل و رشد نگرش‌های منفی درباره خود و دیگران که یادگیری کودکان و کامیابی آنها را برای مشارکت در زندگی مدرن، به مخاطره می‌افکند.
- 6- افزایش احتمال استفاده از مواد مخدر همراه با هزینه‌های اجتماعی آن؛
- 7- افزایش میزان جرایم اجتماعی. (Paulc. Vilz, 2004, p.1)

این پیامدها بار اقتصادی و اجتماعی سنگینی بر دولت تحمیل می‌کند؛ لذا دست کم در دهه‌های آینده، به دلیل افزایش طلاق، شمار کودکان نامشروع و زوج‌هایی که بدون ازدواج با یکدیگر زندگی می‌کنند و همچنین آسیب‌های دوران کودکی، جرایم نوجوانان و بیماری‌های ناشی از آنها نیز رشد زیادی خواهد کرد. (Ibid)

بنابراین منطقی به نظر می‌رسد که دولت باید با این روند مقابله نماید؛ چرا که منافع دولت اقتضا می‌کند از خانواده‌های سنتی نیرومند حمایت کند. البته بنا به دلایل تاریخی، نسبت به معکوس شدن روند عواملی که منجر به افول ارزش‌های اجتماعی می‌شوند، نظر بدبینانه‌ای وجود دارد، اما افزایش درک‌ها از این معضل و علل و اسباب آن، بسیار مهم و امیدوار کننده است. در این بحث یک شیوه تاریخی جدیدی برای تحقیق درباره افول خانواده برگزیده می‌شود؛ به این معنا که این موقعیت‌ها درکی اصیل از یک بیماری مهم اجتماعی به ما می‌دهد. لذا می‌توان امیدوار بود همان گونه که دانش پزشکی طی دو بیست سال توانسته است بیماری‌های بیولوژیک را مهار کند، شاید بتوان با استفاده از این دانش اجتماعی نوین، بهداشت اجتماعی را بهبود بخشید. (Ibid, p.2)

در هیچ کشوری طلاق جرم تلقی نمی‌شود. به طور کلی، در چند دهه گذشته طلاق، آسان‌تر، ارزان‌تر، سریع‌تر و به لحاظ اجتماعی مقبول‌تر شده است. در ایالات متحده، هر یک از زوجین هر زمان و به هر دلیل که اراده کنند، می‌توانند تصمیم به طلاق بگیرند. (Ibid) پژوهش‌های آماری نشان می‌دهند که بین پایبندی‌های مذهبی و ایمان دینی از یک سو و بهداشت جسمی و روانی از سوی دیگر، رابطه مستقیم وجود دارد. همچنین بر پایه تحقیقات فوق، افول ارزش‌های اخلاقی و پایبندی‌های دینی، سبب اصلی روند رو به رشد طلاق در جوامع غربی شده است. بر پایه یک پژوهش در کانادا (1987)، زوج‌هایی که هفته‌ای یک بار به کلیسا می‌روند 18 درصد احتمال طلاق دارند؛ در حالی که این رقم در مورد زوج‌های غیرمذهبی 47 درصد است. یک پژوهش در هلند نشان می‌دهد، در میان جوانانی که والدین آنها متدین و مؤمن هستند، میزان ازدواج همراه با رابطه جنسی نامشروع یا پس از یک رابطه کوتاه مدت، بسیار کمتر است و این دسته از جوانان معمولاً به رابطه جنسی بدون ازدواج تمایل ندارند. (Ibid, p.5)

به طور خلاصه مذهب به پایداری زندگی و صیانت خانواده در برابر اعتیاد به مواد مخدر و الکل کمک می‌کند. ایمان و انجام مناسک

مذهبی، میزان سوء استفاده از کودکان، خودکشی و بزهکاری، طلاق و فروپاشی نظام خانواده و آشفتگی‌های روانی را کاهش داده و احساس بهزیستی را بهبود می‌بخشد. در نهایت می‌توان مدعی شد که بحران خانواده در اصل یک بحران مذهبی است. (Ibid)

باور برخی محققین، این است که جامعه سکولار نمی‌تواند روندهای اجتماعی و خانوادگی رو به زوال را بهبود بخشد؛ بلکه صرفاً مذهب می‌تواند این وضع را تغییر دهد. (Ibid)

در غرب به لحاظ تاریخی، مبارزه طولانی بین دولت و کلیسا پس از صدها سال با پیروزی دولت خاتمه یافت. به همین دلیل در این زمان، دولت سکولار و جهان‌بینی غیردینی در غرب نهادینه شده است. در نتیجه، زندگی مذهبی در اغلب جوامع اروپایی و بسیاری از کشورهای غربی، از جمله ایالات متحده به حاشیه رانده شده و دین از حوزه عمومی کنار گذاشته شده است. (Ibid, p.6)

چیرگی سکولاریسم ضد مذهبی در جامعه مدرن، مانع جدی فرا روی سیاست‌های حمایت از خانواده قرار داده است. افزون بر این مطالب، ایدئولوژی حاکم بر دولت و دولتمردان، دشمن خانواده سنتی و مذهب می‌باشد. به همین دلیل رشد آسیب‌شناسی خانواده، باعث افزایش تدوین برنامه‌های اجتماعی دولت در جهت رفع مشکلات خانواده شده است. در این فرآیند، برنامه‌های حمایتی دولت، نوعاً وضع را بدتر می‌کند و بنیان خانواده را بر باد می‌دهد. (Ibid)

یک پژوهش ملی نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها معتقدند، تقویت نظام خانواده برای آینده جامعه آمریکا اهمیت حیاتی دارد و باید اولویت نخست رهبران سیاسی باشد.

92 درصد شرکت کنندگان در این نظرسنجی با این مطلب موافقت می‌کنند که خانواده محور جامعه است و تنها در صورتی که خانواده و ارزش‌های آن تقویت شود، می‌توان پیشرفت نمود. همچنین حدود 64 درصد مردم سراسر جهان، خانواده را محور جامعه می‌دانند. به رغم موافقت گسترده آمریکایی‌ها با مسأله اهمیت خانواده، اغلب آنها معتقدند که خانواده در این کشور آن‌چنان که باید و شاید نیرومند نیست. وقتی از آمریکایی‌ها خواسته می‌شود که وضعیت خانواده را توصیف کنند، تنها 7 درصد آنها می‌گویند خانواده در آمریکا بسیار نیرومند و در حال رشد است؛ در حالی که 33 درصد معتقدند وضع خانواده نسبتاً رضایت بخش می‌باشد. برعکس، حدود 60 درصد دیدگاه منفی دارند که 27 درصد از آنها اظهار می‌دارند خانواده خیلی قوی نیست و 32 درصد معتقدند خانواده در آمریکا ضعیف و بی‌بنیاد است. (The wirthlin Report, Americans Rank Strengthening Families As Ltigh Priority, August 2000, vol. 10 No.4, pp1-6)

علل افول خانواده در آمریکا

کسانی که معتقدند خانواده در آمریکا از استحکام برخوردار نیست، در یک نظرسنجی پاسخ به سؤال #171؛ علل اصلی افول خانواده؛ را به ترتیب به موارد ذیل اشاره نمودند:

- ناکامی والدین در آموزش نظم و احترام به کودکان؛

- افزایش ساعات کار والدین؛

- ناکامی والدین در آموزش ارزش‌های اخلاقی به کودکان؛

- افزایش میزان طلاق.

غیر از مواردی که این افراد متذکر گردیده‌اند، سایر عواملی را که می‌تواند در افول خانواده مؤثر دانست، عبارتند از:

- فشار و تنگناهای مالی و اقتصادی؛

- افول ایمان مذهبی و عدم شرکت در مراسم مذهبی؛

- کار مادران در بیرون از خانه؛

- دسترسی به مواد مخدر.

از بررسی این پاسخ‌ها سه عامل اصلی به دست می‌آید:

1- ناکامی والدین در ایفای مسئولیت‌های پرورش کودکان و انجام بهینه تعهدات در برابر خانواده؛

2- زوال ارزش‌های اخلاقی؛ اغلب آمریکایی‌ها معتقدند افزایش چشمگیر میزان افول ارزش‌های اخلاقی، مهمترین مسأله‌ای است که ایالات متحده امروزه با آن مواجه می‌باشد.

3- نیروهای بیرونی [4] افزایش تقاضای کار، فشارهای مالی و اقتصادی، فشار زمان، مواد مخدر، سرگرمی و تفریح همگی از عوامل افول خانواده به شمار می‌آیند. (Ibid, p2)

میزان افول خانواده‌های سنتی در آمریکا

28 درصد خانواده‌ها در ماساچوست فاقد پدر هستند. این رقم چهار برابر میزان خانواده‌های بی‌پدر در سال 1960 می‌باشد، در همین راستا 26 درصد کودکان در ماساچوست از مادران مجرد متولد می‌شوند.

همچنین در سطح ملی، شمار زوج‌های غیرمزدوج [5] از 439000 نفر در سال 1960 به 4 میلیون و 240 هزار نفر در سال 1998 افزایش یافته است.

هزینه‌های اجتماعی زوال خانواده

داده‌های آماری در حوزه دانش اجتماعی مؤید این نکته است که افول خانواده، حداقل یکی از عوامل مهم افزایش سطح آسیب‌های اجتماعی در سه دهه گذشته محسوب می‌شود. در واقع، پژوهش‌های علمی نشان می‌دهد که بین میزان افول خانواده‌های سنتی و آمار و ارقام فزاینده آسیب‌های اجتماعی، یک رابطه قوی وجود دارد که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

- دو برابر شدن میزان جرم و جنایت از سال 1960 تاکنون؛

- یازده برابر شدن نرخ جرایم خشونت بار؛

صد درصد افزایش یافتن قتل‌ها از سال 1960 تاکنون؛

- صد درصد روی آوردن جوانان زیر هجده سال به جرم و جنایت از سال 1960 تاکنون؛

- سه برابر شدن جمعیت زندانیان بزرگسال از سال 1980 تاکنون؛

- استفاده بیش از 39 درصدی کودکان 12-13 سال از مواد مخدر؛

- صد درصد افزایش یافتن زندگی کودکان در فقر از سال 1970 به بعد؛

- تهیدستی حدود 19/2 درصد کودکان در ماساچوست در حال حاضر.

داده‌های تجربی نشان می‌دهند که خانواده‌های سنتی (با حضور پدر و مادر) بهترین محیط را برای رشد کودکان فراهم می‌کنند. توجه به این نکته نیز لازم است که گرچه بحث درباره مزیت‌های نسبی خانواده‌های سنتی همچنان جریان دارد، اما بیشتر دانشمندان اجتماعی اکنون اذعان دارند که مشاجره علمی درباره مسأله ساختار خانواده پایان یافته است. بر اساس یافته‌های پژوهش‌های تجربی، مزایا و منافع خانواده‌های سنتی برای کودکان و برای جامعه صنعتی مدرن عبارتند از:

- کاهش میزان جرم و جنایت؛

- کاهش خشونت؛

- کاهش خشونت در میان جوانان؛

- کاهش استعمال مواد مخدر در میان جوانان؛

- کاهش میزان فقر در میان کودکان و افزایش بهره‌وری و تندرستی شهروندان.

حدود 40 درصد کودکانی که در خانواده‌های بدون پدر زندگی می‌کنند، در طول یک سال پدرشان را ندیده‌اند. (National Fatherhood Initiative, Father Facts, 1998) همچنین 8 درصد نوجوانان در بیمارستان‌های روانی، از خانواده‌های تک سرپرست (تک والدینی) می‌باشند. (Elshtain, JeanBethke, July 1993, pp14-21)

بر پایه نظرسنجی &#171؛ گالوپ؛ در سال 1996، 90/2 درصد آمریکایی‌ها معتقدند زندگی تحت سرپرستی والدین (پدر و مادر) برای کودکان مهم است؛ در حالی که فقط 15 درصد کودکان سیاه‌پوست با والدین خود زندگی می‌کنند که همین تعداد هم در فقر به سر می‌برند. البته این رقم در مورد کودکانی که تنها با مادران خود زندگی می‌کنند، 57 درصد است.

از مجموع حدود 65 میلیون کودک زیر 17 سال در سال 1996، حدود 28 میلیون نفر یعنی 43 درصد آنها کودکان نامشروع بودند که از میان آنها حدود 16/7 میلیون کودک، طلاق والدین خود را تجربه کرده‌اند.

در سال 1960، 5/3 درصد مجموع نوزادان، نامشروع بودند که در سال 1999 این رقم به 33 درصد افزایش یافته است. همچنین بیش از 60 درصد مادران غیرمتاهل در آمریکا در سنین بین 18-49 سال معتقدند، یک بچه را خودشان به تنهایی (بدون انتساب به پدر مشخص) به دنیا می‌آورند و از مجموع بیش از 71 میلیون کودک در ایالات متحده، حدود 1/3 آنها در خانواده‌های کامل (به همراه والدین) زندگی نمی‌کنند.

یکی از پیامدهای افول خانواده در غرب، افزایش سقط جنین می‌باشد. در ایالات متحده، بر پایه برآوردهای سال 1996، 35 درصد بارداری‌های دوشیزگان 15-19 سال با سقط جنین پایان می‌یابد. جدول ذیل میزان سقط جنین در چند ایالت آمریکا را نشان می‌دهد: جدول شماره 1: سقط جنین دختران بین 15-19 در سال 1996

نیوجرسی 58 درصد، یویورک 56 درصد، کلمبیا 54 درصد، ماساچوست 53 درصد، مریلند 50 درصد، کنتاکی 50 درصد، ایالات متحده 35

هر سال حدود یک میلیون دختر زیر بیست سال در ایالات متحده، باردار می‌شوند. 55 درصد این حاملگی‌ها به تولد نوزاد می‌انجامد، 31 درصد به سقط جنین عمدی منجر می‌گردد و 14 درصد نیز به سقط جنین ناخواسته می‌انجامد. (CF. The Crisis of Family) (Decline in Massachusetts, 2001)

بنابراین با بررسی مفاهیمی مانند ازدواج، طلاق، ازدواج نامشروع، سقط جنین، زندگی در کنار یکدیگر بدون ازدواج [6] و ... معلوم می‌شود خانواده دستخوش بحران یا در ورطه فروپاشی می‌باشد.

افول خانواده در انگلیس

در ادامه این نوشتار، مقاله‌ای تحت عنوان &#171؛ Chris Livesey؛ که درباره افول خانواده در انگلیس است، ارائه می‌شود. این مقاله با یک سؤال اساسی شروع می‌شود که آیا خانواده مدرن در حال نابودی است؟ به نظر نویسنده برای پاسخ به پرسش فوق باید به نکات ذیل توجه نمود:

الف)- ابتدا باید حوزه‌های پژوهش همانند &#171؛ ازدواج؛ و &#171؛ طلاق؛ بررسی شود که تا حدودی لازم و ملزوم یکدیگرند؛ زیرا در جامعه‌ای که &#171؛ طلاق؛ وجود دارد، به طور مسلم &#171؛ ازدواج؛ نیز وجود دارد. خانواده در بیشتر جوامع یک نهاد مهم است و از همین رو بررسی پرسش‌ها و مسائل مرتبط با اهمیت اجتماعی خانواده، از جمله اندیشه تشکیل خانواده و فروپاشی آن حائز اهمیت و بسیار سودمند است.

ب)- به طور مسلم خانواده، به دو دلیل یک نهاد مهم اجتماعی تلقی می‌شود:

دلیل اول: کودکان در ساختار خانواده تربیت می‌شوند. آنها از طریق این گروه اجتماعی، اولین تجربه‌های خود را با مفهوم &#171؛ جامعه بزرگتر؛ مشاهده می‌کنند. همچنین بر اثر این جامعه‌پذیری، با سنت‌های فرهنگی و انتظارات (ارزش‌ها، هنجارها و نقش‌های اجتماعی) جامعه‌ای که روزی در آن حضور خواهند یافت، آشنا می‌شوند.

دلیل دوم: به خاطر همین تجربه جامعه‌پذیری، نهاد خانواده بر حسب شیوه‌ای که افراد هم به لحاظ فردی (برحسب

171#& شخصیت&راqu& آنها) و هم به جهت اجتماعی (برحسب روابط گسترده خود با دیگران) رشد می‌یابند، نقش مهمی ایفا می‌کنند.

ج- به طور کلی، خانواده به مثابه پلی میان رشد کودک و جامعه بزرگی که در آن پا به دنیا می‌گذارد، تلقی می‌شود. کودک درون خانواده، مفاهیمی را می‌آموزد و از طریق این فرآیند جامعه‌پذیری، فرد به زندگی بزرگسالی منتقل می‌شود. به همین ترتیب، شیوه‌های بنیادین تعامل این فرد با دیگران در نهادهای بزرگ اجتماعی (نظام آموزشی، محل کار و ...) تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

د- پرسش‌های جامعه‌شناختی مرتبط با ماهیت و سرشت زندگی خانوادگی، از نظر نهادی و شخصی توجه خود را به اهمیت فرآیند جامعه‌پذیری معطوف می‌کند. با در نظر گرفتن اهمیت فرآیند جامعه‌پذیری در شکل‌گیری شخصیت فرد در بزرگسالی و نقش مهمی که خانواده در این فرآیند ایفا می‌کند، شگفت‌انگیز نیست که روزنامه‌نگاران، سیاست‌مداران، مفسران اجتماعی و دیگران از آنچه برای خانواده اتفاق می‌افتد، نگران باشند.

ه- پاسخ‌های متعددی به این پرسش که آیا می‌توان خانواده را در جامعه ما (انگلیس) چونان نهاد 171#&؛ رو به نیستی&راqu& یا 171#&؛ آکنده از بحران&راqu&؛ [تلقی نمود، وجود دارد که به سه جواب در ذیل اشاره می‌شود: 171#&؛ آری&راqu&؛ از این جهت که نهاد خانواده به طور حتم رو به نیستی است. 171#&؛ خیر&راqu&؛ از این نظر که نهاد خانواده به طور حتم زنده و جاوید است. 171#&؛ شاید&راqu&؛ از این جهت که به نظر نمی‌رسد نهاد خانواده همانند گذشته زنده و سرخوش باشد. یکی از راه‌های سودمند پاسخ به پرسش فوق، بررسی نقش خانواده به عنوان یک کارگزار و بازتولید فرهنگی است؛ به این معنی که خانواده به لحاظ کارایی به عنوان یک کارگزار، مستلزم فرآیند جامعه‌پذیری است. در رابطه با کارکرد خانواده، دیدگاه‌های متفاوت وجود دارد:

الف- کارکردگرایان همچون 171#&؛ مورد&#171#&؛ [8]، پارسونز&#171#&؛ [9]، فلچر&#171#&؛ [10]، 171#&؛ شورتز&#171#&؛ [11] و ... معتقدند خانواده، نقش مهم و با ثباتی را در جامعه ایفا می‌کند.

ب- نظریه پردازان تضاد مثل مارکسیست‌ها و فمینیست‌های مارکسیست توجه خود را به مفاهیمی همچون 171#&؛ سرکوب زنان&راqu&؛ در درون خانواده معطوف می‌کنند و نتیجه‌گیری می‌کنند که حداقل به لحاظ ایدئولوژیک، ساختار خانواده باثبات می‌باشد.

ج- نظریه پردازان انتقادی استدلال می‌کنند:

- خانواده منسجم، سرچشمه تضادهای اجتماعی و روانی است که موجب نابودی مردم و زندگی‌شان می‌شود. (لیچ) (12)

- خانواده، نهادی است که مانع رشد اجتماعی و روانی فرد و آزادی بیان می‌شود که در نهایت منجر به 171#&؛ قتل نفس&راqu&؛ می‌گردد. (کوپر) (13)

- خانواده یک نهاد 171#&؛ استثمارگر عاطفی&راqu&؛ است و مشکلاتی که درون آن ایجاد می‌شود، در جامعه بازتولید می‌گردد. (لینگ و استرسون) (14)

چنین نویسندگانی فقط 171#&؛ نیمه تاریک مسائل روانی و اجتماعی زندگی خانوادگی&راqu&؛ را می‌بینند، بدون اینکه توجهی به جایگاه خانواده درون ساختار جامعه به عنوان یک کل داشته باشند و مهمتر از آن هیچ جایگزین منطقی‌ای هم برای ساختار خانوادگی که آسیب‌های روانی موجب از هم پاشیدگی آنها می‌شود، ارائه نداده‌اند. البته می‌توان سه موضوع مهم برای ویژگی‌های جایگاه عمومی خانواده توصیف نمود:

- نخست، زندگی خانواده مدرن در مقایسه با گذشته از ثبات کمتری برخوردار است.

- دوم، از آنجا که خانواده سنگ بنای یک سازمان اجتماعی است، از همین رو فروپاشی چنین سازمانی برای 171#&؛ زندگی اجتماعی&راqu&؛ تبعات نگران‌کننده‌ای در پی دارد. مطابق نظریه 171#&؛ دومینو&#171#&؛ [15]؛ اگر یک خانواده فرو بپاشد، تأثیرات مهلکی بر دیگر نهادهای اجتماعی خواهد داشت.

با توجه به مطالب فوق، جامعه‌شناسان معتقدند تمامی 171#&؛ بیماری‌های اجتماعی&#171#&؛ [16]؛ از قبیل جرم، بزهکاری، بیکاری و ... ناشی از فروپاشی سازمان خانواده است.

مفهوم نابودی خانواده

دو سطح تحلیل در پیوند با عملیاتی کردن اندیشه‌های 171#&؛ فروپاشی&راqu&؛ و 171#&؛ نابودی&راqu&؛ خانواده به مثابه یک نهاد اجتماعی در جامعه انگلیس قابل طرح می‌باشد:

جامعه‌شناختی کلان

خانواده به مثابه یک نهاد، در ارتباط با دیگر نهادهای جامعه قرار دارد، چه آن را در واژگان کارکردگرایان (تأکید بر ضرورت کارکرد رابطه) و چه در واژگان ساختارگرایان تضاد (تأکید بر نقش خانواده به مثابه کارگزار بازتولید ایدئولوژیک هژمونی سرمایه‌داری) در نظر بگیریم. بدیهی است با مطرح کردن این پرسش که 171#&؛ آیا خانواده در بحران است؟&راqu&؛ این استدلال پیش می‌آید:

- نهادهای دیگر جامعه چون دستخوش 171#&؛ بحران&راqu&؛ هستند، پس خانواده نیز در وضعیت بحران قرار دارد.

- چون خانواده در وضعیت بحرانی قرار دارد، پس برای دیگر نهادها نیز در جامعه تبعاتی را در پی دارد.

جامعه‌شناسی خرد

خانواده پیش از هر چیز به مثابه یک گروه اجتماعی سازمان یافته است که هم نیازهای اعضایش را برآورده می‌سازد و هم میان اعضای آن تضاد وجود دارد. اگر در این سطح، تضاد و فروپاشی خانواده گسترش یابد، پیامدهای جدی برای افراد خانواده در پی

خواهد داشت و برای نهادهای دیگر جامعه نیز می‌تواند در سطح فردی، اجتماعی و روانی بحران به وجود بیاورد. این دو سطح تحلیل در حقیقت جدا از یکدیگر نیستند. برای مثال، نمی‌توان بحران‌های #171؛ فردی، روانی و اجتماعی را از فشارهای ساختاری اجتماع جدا نمود؛ اما به لحاظ نظری می‌توان آنها را از هم جدا نمود (به این معنی که آنها را مانند بخش‌های جداگانه واقعیت اجتماعی در نظر گرفت - آنها را از بستر اجتماعی در هم تنیده جدا نمود و به دقت بررسی کرد) تا موضوعات مرتبط با آن روشن شود. بنابراین می‌توان چند شاخص مختلف را بررسی کرد تا فرضیه اینکه آیا خانواده در انگلیس #171؛ رو به نابودی است را مورد آزمون قرار داد.

ازدواج در جامعه انگلیس

در ابتدا به چند دلیل اشاره می‌شود که چرا ازدواج (یا نبود آن) به عنوان یکی از شاخص‌های مهم خانواده و فروپاشی آن تلقی می‌شود:

- تاریخی: اهمیت وراثت سلسله مراتبی؛

- جامعه پذیری: اهمیت تداوم مراقبت والدین و مسئولیت نگهداری فرزندان؛

- کنترل اجتماعی: تعهد قانونی؛ به این معنی که هر کدام از طرفین روابط یکدیگر را درک کنند.

ارتباط اصلی که در مفاهیم ازدواج (به عنوان یک هنجار قانونی) و زندگی خانوادگی می‌توان ایجاد نمود، این است که با انعقاد قرارداد ازدواج، دو طرف تعهدی را امضا می‌کنند که بر پایه آن (حداقل در جامعه انگلیس) در قبال والدین خود و نیز فرزندانشان مسئولیت دارند. از همین رو، استدلال اساسی این است که ازدواج نشانگر:

(الف) - یک هنجار قوی و محکم از یک تصمیم ساده برای زندگی و زیستن در کنار یکدیگر می‌باشد. با امضای این تعهد، هر دو طرف نسبت به یکدیگر دارای حقوق و مسئولیت‌هایی می‌شوند. در نتیجه نقض این وضعیت یعنی تعهد، دشوارتر از وضعیت زندگی بدون ازدواج خواهد بود. البته آمارها نشان می‌دهد که افراد بسیاری خواستار زندگی بدون ازدواج هستند.

(ب) - قرارداد ازدواج یک هنجار نمادین اجتماعی است و این تفکر میان ازدواج‌کنندگان تقویت می‌شود که هر دو طرف هم تعهد خاص جنسی و هم تعهد مشترک اخلاقی در قبال تربیت فرزندانشان دارند.

برای مثال، نشانه ظاهری این تعهد در جامعه ما وارد کردن حلقه انگشتری به یک انگشت خاص است. در انگلیس، چنین انگشتری برای زنان یک سنت است، ولی برای مردان اختیاری است. البته در آمریکا، مبادله حلقه‌های انگشتر میان زن و مرد یک بخش از سنت در کلیسا برای ازدواج است. در میان هندوها، وضعیت تأهل با حلقه‌های رنگین که میان بینی و پیشانی آویزان است، نشان داده می‌شود؛ اگرچه رنگ‌های مختلف نشانگر وضعیت‌های مختلف است.

در این بحث، عدم علاقه عمومی به ازدواج مثال خوبی است از این که ازدواج در جامعه ما رو به نابودی است. با این حال به عنوان یک جامعه شناس همواره باید مفاهیم اعتماد به آمار و معتبر بودن آمار، در رابطه با هر نوع داده‌ای تفسیر شود.

آچه آمارهای رسمی درباره شمار افراد ازدواج کننده به ما می‌گویند، نشانگر یک تصویر کلی از فرآیند اجتماعی است. در این رابطه، آمار ذیل قابل توجه می‌باشد:

- سال‌های 1971-1961 تا 90 هزار افزایش نشان می‌دهد.

- سال‌های 1984-1971 تا 80 هزار کاهش داشته است.

از کاهش آمار ازدواج معلوم می‌شود، علاقه به ازدواج رو به نابودی است. با این همه، شمار کلی ازدواج‌ها در هر جامعه‌ای تا حد زیادی با شمار کلی سن ازدواج افراد تعیین می‌گردد. به عنوان مثال، اگر بیشتر افراد جامعه بین سنین 40-16 باشند، احتمال اینکه ازدواج افزایش یابد، زیاد است.

آمارها برای ازدواج‌های اولیه بین سال‌های 1984-1961 یک روند نزول نسبی را نشان می‌دهد که بالاترین رقم ازدواج اولیه با 357 هزار مورد در سال 1971 بوده و پایین‌ترین آن با رقم 259 هزار نفر در سال 1984 بوده است.

البته آمارهای ازدواج برای بار دوم در بعضی از سال‌ها یک افزایش نسبی را نشان می‌دهد، مثلاً از 56 هزار ازدواج دوم در سال 1961 به 137 هزار ازدواج دوم در سال 1984 رسیده است. همچنین در سال 1961 حدود 330/000/000 ازدواج اول ثبت شده است و 50/000/000 ازدواج دوم در انگلیس به ثبت رسیده است و در سال 1997 این رقم به کمتر از 200 هزار نفر رسید که 120 هزار نفر کاهش نشان می‌دهد. در همین دوره، میزان طلاق از حدود 50 هزار مورد به بیش از صد هزار مورد افزایش یافته است. آمارها بیانگر این است که میزان سالیانه ازدواج به پایین‌ترین سطح خود از 160 سال پیش رسیده است و حدود 40 درصد ازدواج‌ها به طلاق می‌انجامد. (www.Telegraph.co.uk/html/context)

در این راستا به جهت اهمیت بحث، باید رابطه میان الگوهای ازدواج اول و دوم نیز مورد بررسی قرار گیرد. داده‌های ازدواج اول و دوم نشان دهنده روند نزولی کمتری در شمار افراد ازدواج کننده است. از آنجایی که این امر ممکن است نشانه افول علاقه به ازدواج باشد، باید عوامل دیگری را که بر آمار تأثیر می‌گذارد بررسی نمود.

(الف) - شاخص‌ها شاید بیانگر یک روند طولانی مدت یا تغییر کوتاه مدت در نگرش نسبت به ازدواج باشد.

(ب) - زنان و مردان نسبت به گذشته، در سنین بالاتری ازدواج می‌کنند. اگر این روند ادامه یابد، ممکن است در طولانی مدت شاهد افول علاقه به ازدواج باشیم. همچنین اگر افراد دیرتر ازدواج کنند، حتی شاهد کاهش زاد و ولد نیز خواهیم بود. (زیرا زنان دیگر پیر هستند) در چنین وضعیتی، تمایل بیشتر به زندگی بدون ازدواج تا ازدواج رسمی خواهد بود.

(ج) - عامل دیگر شاید افزایش زنان جویای کار است که بیشتر متعلق به طبقه متوسط و حتی حرفه‌ای می‌باشد. در این رابطه ذکر دو نکته حائز اهمیت است:

- چنین زبانی ممکن است تصمیم بگیرند که بچه نداشته باشند. همین امر موجب کاهش احتمال ازدواج خواهد بود؛ زیرا یکی از کارکردهای مهم ازدواج فراهم بودن بستر اجتماعی برای تولید نسل و تربیت کودک است.

- استقلال اقتصادی زنان موجب افول جذابیت نسبی ازدواج خواهد شد. چنین زبانی بیشتر در پی یک قرارداد اجتماعی (زندگی بدون ازدواج) خواهند بود تا درجه‌ای از آزادی و استقلال خود را حفظ کنند.

زندگی بدون ازدواج در جامعه انگلیس

زندگی بدون ازدواج، به عنوان شاخص بالقوه فروپاشی خانواده تلقی می‌شود. این امر شاید به خاطر نبودن یک قرارداد قانونی، برای تقویت هنجارهای اخلاقی به هنگام زندگی مشترک باشد. دو مسأله اصلی در زندگی بدون ازدواج مطرح می‌شود:

اول، انحلال یک زندگی غیر قانونی، آسان است.

دوم، طلاق قانونی پس از ازدواج قانونی دارای الزامات مالی و اخلاقی زیادی است. البته فروپاشی خانواده پیامدهایی برای دولت دارد:

الف- دولت از زنان و مردان تنها باید حمایت کند.

ب- حمایت کردن دولت منجر به [#171](#)؛ فرهنگ وابستگی [&raquo](#)؛ می‌شود و انتظار مردم از دولت بیشتر می‌شود؛ یعنی به جای اینکه افراد [#171](#)؛ به یکدیگر کمک کنند تا بر مشکلات فائق آیند [&raquo](#)؛، در طول زندگی از دولت انتظار کمک دارند. واقعیت این است که شاید دولت مسئولیت مالی مواظبت از والدین و تربیت کودکان را بر عهده گیرد؛ اما مشکلات دیگر همچنان باقی می‌ماند.

به دلایل فوق، منحل کردن رابطه زندگی بدون ازدواج سهل‌تر از رابطه ازدواج رسمی است، ولی روشن نیست که این امر برای روابط خانواده چقدر معنا خواهد داشت. البته نگرانی و دغدغه اصلی نظریه پردازان بحران، تبعات گسترده اجتماعی فروپاشی خانواده است. زندگی بدون ازدواج، چه به عنوان جایگزین و چه مقدمه ازدواج، سال‌هاست که در انگلیس شایع شده است. ارزیابی اهمیت این امر به عنوان سازمان خانواده دشوار است؛ زیرا بسیاری از زوجها سال‌ها قبل از ازدواج با همدیگر زندگی می‌کنند.

ذکر این نکته مهم است که اگر شمار فزاینده‌ای از افراد جامعه گزینه بچه‌دار شدن با زندگی بدون ازدواج را انتخاب کنند، شمار کودکان نامشروع در آینده افزایش چشمگیری خواهد داشت، یعنی حدود 40 درصد کودکان بیرون از پیوند زناشویی به دنیا خواهند آمد. در سال 1964 این رقم 7/2 درصد بود که در سال 1997 به 37/8 درصد افزایش یافته است. میانگین سن مادرانی که برای نخستین بار بچه‌دار می‌شوند از 23 سال در سال 1970 اکنون به 26 سال افزایش یافته است. 16/3 میلیون خانواده انگلیسی، خانواده‌های تک سرپرست، زوج‌های غیرمزدوج، پدربزرگ و مادربزرگ‌ها را شامل می‌شود. ([www.Telegraph.co.uk/html/context](http://www.Telegraph.co.uk/html/context))

کودکان نامشروع

اهمیت کودکان نامشروع در رابطه با موضوع فروپاشی خانواده، مسئله‌ای است که مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در این رابطه، فرآیند تحلیل داده‌هایی که به آنها اشاره شد، از دو جنبه مهم می‌باشد:

نخست، باید فرآیندهای روش شناختی مختلف و مسائلی که در تولید و تحلیل داده‌های آماری مربوط به مشروع بودن کودک وجود دارد، مورد بررسی قرار گیرد.

دوم، معنی این داده‌ها را باید در ارتباط با بستر اجتماعی گسترده‌ای که به آن مربوط می‌شود، تفسیر نمود. برای رسیدن به این هدف ابتدا باید [#171](#)؛ روش‌شناسی [&raquo](#)؛ کودکان نامشروع بررسی شود و بعد باید این داده‌ها [#171](#)؛ تفسیر [&raquo](#)؛ گردد.

الف- روش‌شناسی

وقتی داده‌های جامعه‌شناسی مورد تحلیل قرار گیرد، باید مسأله اعتماد و معتبر بودن داده را در نظر گرفت. یکی از مشکلاتی که به هنگام برخورد با آمار کودکان نامشروع وجود دارد، تعریف مفهوم است.

در اصطلاح قانونی، کودک زمانی [#171](#)؛ نامشروع [&raquo](#)؛ تلقی می‌شود که خارج از ازدواج قانونی به دنیا آمده باشد. به این معنی که والدین کودک به صورت قانونی ازدواج نکرده‌اند؛ حال چه والدین کودک بعداً ازدواج کنند یا ازدواج نکنند.

در این راستا داده‌های [#171](#)؛ ازدواج نامشروع [&raquo](#)؛، یک بستر اجتماعی دارد که شامل موارد ذیل می‌شود:

- شمار این نوع ازدواج‌ها؛

- شمار سقط جنین در جامعه نسبت به این نوع ازدواج؛

- سهولت دسترسی این افراد به ابزار جلوگیری از بارداری و ...

درصد موالید نامشروع نسبت به کل موالید، در 150 سال گذشته افزایش چشمگیری داشته است. به خصوص موالید نامشروع از سال 1981 به بعد بیشتر شده است.

همچنین در سال 1988، داده‌های خام نشان می‌دهد که 25 درصد موالید، نامشروع بوده‌اند. در همین حال 70 درصد موالید نامشروع توسط والدین به ثبت رسیده‌اند. (زیرا در قانون انگلیس هر ولادتی باید به ثبت برسد، ولی برای والدین یک ضرورت قانونی نیست که موالید را به ثبت برسانند) بنابراین به لحاظ روابط و ساختار خانواده به نظر می‌رسد که اگر والدین هر دو مایل به ثبت تولد کودک نباشند، مشکلی رخ نمی‌دهد، فقط والدین درگیر نزاع‌های خانوادگی می‌شوند.

حال اگر نامشروع بودن به این معنی تعریف شود که کودک تنها تحت سرپرستی یکی از والدین باشد، [#171](#)؛ میزان واقعی کودکان نامشروع [&raquo](#)؛ طوری که بر واقعیت رفتار فرد تأثیر بگذارد، تقریباً 7/7 درصد خواهد بود.

همچنین اگر آمارها بیشتر تحلیل شوند، معلوم می‌شود 17/5 درصد موالید نامشروع توسط دو نفر به ثبت رسیده است و 70 درصد آنها آدرس مشابه دارند. (که این گونه تصور می‌رود که آنها زندگی بدون ازدواج دارند) البته اگر با روند زندگی در غرب هم‌صدا شویم و زندگی بدون ازدواج را به مثابه شکلی از رابطه خانواده در نظر بگیریم، میزان واقعی موالید نامشروع حدود 12/5 درصد کاهش می‌یابد؛ اگرچه تعداد خانواده‌های نامتعارف زیاد می‌شود.

ب)- تفسیر

اغلب اوقات کودکان نامشروع با مفهوم &#171;طبقه پایین&#171; و &#171;فروپاشی خانواده&#171; همراه است که باید این دو مفهوم تفسیر شود.

الف)- در سال‌های اخیر، شکل اصلی تفسیر با مفهوم طبقه پایین به دست آمده است. کلمه &#171;طبقه پایین&#171; در واژگان و تعاریف، به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که در سطح بسیار پایین جامعه زندگی می‌کنند. در برخی تفاسیر از این طبقه به عنوان &#171;اجتماعی غیر طبیعی&#171; یاد می‌شود.

ب)- &#171;چارلز موری&#171; [معتقد است، میزان موالید نامشروع یکی از شاخص‌های مهم &#171;فروپاشی خانواده&#171; تلقی می‌شود. &#171;موری&#171; از این منظر، فروپاشی زندگی خانوادگی را به ایده‌هایی همچون جامعه پذیری و کنترل اجتماعی در بستر گسترده اجتماعی مرتبط می‌داند و معتقد است کودکان نامشروع در انگلیس از کنترل خارج شده‌اند. برای مثال، کودکان نامشروع تمایل زیادی به اشکال رفتار &#171;ضد اجتماعی&#171; دارند. (مانند جرم، بزهکاری و ...) این رفتارها یک &#171;عضل اجتماعی&#171; است که برای دولت هزینه‌های زیادی دارد.

ج)- غیر از اختلاف نظر درباره مفهوم &#171;طبقه پایین&#171;، آنچه در اینجا مهم است، رابطه میان میزان کودکان نامشروع و از هم فروپاشی خانواده با &#171;عضلات گسترده اجتماعی&#171; می‌باشد. البته یادآوری این نکته حائز اهمیت است که &#171;خانواده&#171; برحسب ازدواج تعریف می‌شود. &#171;ساختار ثابت خانواده&#171; جایی است که والدین به طور قانونی ازدواج کرده باشند.

د)- به لحاظ روش‌شناختی، بررسی آمارهای مربوط به کودکان متولد شده از والدین ازدواج نکرده سودمند خواهد بود؛ چرا که با کاوش همه جانبه &#171;داده‌های خام&#171; می‌توان مفهوم موالید نامشروع را در رفتار حقیقی افراد بررسی نمود. در سال 1977، میزان موالید نامشروع 55 هزار کودک بوده است، (10 درصد کل متولدین) از مجموع آنها 11 هزار کودک با ازدواج والدین، به صورت قانونی فرزندان آنها محسوب می‌شوند. 27 هزار نفر از این کودکان، از والدینی که بدون ازدواج زندگی می‌کردند، اما یک رابطه با ثبات با یکدیگر داشتند، متولد شده‌اند. 7 هزار نفر از کودکان نامشروع، تحت سرپرستی والدین دیگری به صورت فرزند خوانده درآمدند. 8 هزار نفر از آنها به مادری تعلق داشتند که بعداً با مردی ازدواج کردند که پدر واقعی کودکان نبودند و 2 هزار نفر از آنها نیز با والدین مجرد زندگی می‌کنند.

زندگی جداگانه پدر و مادر

در میان نظریه‌های &#171;فروپاشی خانواده&#171;، موضوع جدا زندگی کردن والدین می‌تواند به عنوان شاخص اصلی فروپاشی ساختار خانواده باشد. به طور کلی، می‌توان انواع زندگی را به شرح ذیل بیان نمود:

- مادران مجرد؛

- پدران مجرد؛

- بیوه‌ها؛

- زنان جدا؛

- زنان مطلقه.

در طول بیست سال، یعنی از سال 1961-1981، شمار والدین مجرد در انگلیس از 474 هزار نفر به 975 هزار نفر افزایش داشته است. (یعنی صد درصد) از این نوع &#171;داده‌های خام&#171; معلوم می‌شود: زنان ازدواج نکرده تقریباً یک ششم تمامی والدین مجرد هستند.

دلایل زندگی مجردی والدین متفاوت است، ولی می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- مصیبت و داغ دیدگی؛

- انتخاب؛

- طلاق؛

- متارکه و جدایی.

در سال 1986، 14 درصد خانواده‌های انگلیسی تک سرپرست بودند. (تقریباً شامل 1/5 میلیون کودک می‌شود) بنابراین، مقوله &#171;مادر تنها و مجرد&#171; تقریباً 3 درصد تمامی خانواده‌ها را در انگلیس شامل می‌شود.

البته چنین آمارهایی در مقطع زمانی خاص، یک &#171;تصویر کلی&#171; از آنچه در جامعه انگلیس اتفاق می‌افتد، نشان می‌دهد.

طلاق

اگر گروهی معتقد باشند که شاخص‌های فروپاشی خانواده همانند ازدواج، زندگی بدون ازدواج، اولاد نامشروع و زندگی مجردی دلیل و شاهد متقاعد کننده‌ای برای نظریه &#171;بحران خانواده&#171; نباشد، بررسی حوزه طلاق می‌تواند، شاهد محکم و متقاعد کننده‌ای برای آنان باشد. در این حال باید شواهد را در دو سطح تحلیل نمود:

نخست در سطح کلان؛ میزان فزاینده طلاق ممکن است، نشان دهنده سطح فزاینده تنش اجتماعی، آسیب‌های روانی و انحطاط خانواده باشد.

دوم در سطح خرد؛ طلاق پیامدهای زیادی برای خانواده‌ها دارد، از جمله استرس و اضطراب و مشکلات بالقوه‌ای در خصوص تربیت و نگهداری فرزندان به وجود می‌آید.



در بررسی 171#& داده‌های خام؛ مربوط به طلاق، باید مسأله اعتماد و معتبر بودن آنها با توجه به این واقعیت که 171#&؛ در جامعه ما یک فرآیند اجتماعی است، در نظر گرفته شود. طلاق در جامعه انگلیس به سه شیوه صورت می‌گیرد:

- تقاضای قانونی برای طلاق؛ یکی از طرفین با تقاضای قانونی، از دادگاه درخواست طلاق می‌کند.  
- طلاق مشروط [18]؛ پس از شنیدن درخواست قانونی برای طلاق، به صورت مشروط پذیرفته یا رد می‌شود.  
- طلاق بائن [19]؛ در این وضعیت، طلاق به صورت قانونی به رسمیت شناخته می‌شود و ازدواج برای بار دوم امکان‌پذیر می‌شود.  
بر اساس داده‌های خام، طلاق در انگلیس به طور کلی در حال افزایش است. 30 درصد کودکان، طلاق والدین خود را پیش از 16 سالگی تجربه می‌کنند و هزینه‌های فروپاشی خانواده در انگلیس سالیانه 5 میلیون پوند برآورد می‌گردد. (www.Telegraph.co.uk/html/context) از همین رو، ممکن است چنین آمارهایی شاهدهی بر بحران درون خانواده، به عنوان یک نهاد اجتماعی باشد. یکی از عوامل مهم اجتماعی، تغییرات حقوقی در قرن گذشته است؛ زیرا هر موقع طلاق به لحاظ قانونی راحت‌تر باشد، افراد بیشتری طلاق می‌گیرند.

اینکه طلاق نشانه فروپاشی گسترده خانواده است یا نه، باید بحث و بررسی شود و در این حال باید درخصوص نتایج ناشی از آمارهای طلاق بسیار دقت نمود، چنان‌چه برخی معتقدند طلاق در گذشته بسیار دشوار بود. (زمانی فقط مردان می‌توانستند همسران خود را طلاق بدهند و نه برعکس)

عامل دیگری که باید در نظر گرفت، تغییرات اقتصادی است، بر اساس معیارهای زندگی، طلاق امروزه ارزان‌تر از گذشته است. همچنین تغییر نگرش نسبت به ازدواج بر اساس ویژگی مذهبی، نقش مهمی در آمارهای طلاق ایفا می‌کند. سکولاریزاسیون ممکن است تعهد مذهبی برای ازدواج را تضعیف کند. به همین دلیل زوجین می‌توانند ازدواج را چندان تعهد مهم اخلاقی تلقی نکنند و هر دو در پی شادمانی شخصی باشند. این امر شاید بیانگر این باشد که چرا طلاق‌های بسیاری منجر به ازدواج دوباره می‌شود.

فهرست منابع: Raul C.Vit2, Famil Decline: A Political Response and Religious Response, ;216#& ;  
www.catholiceducation.org

.Social Sciences. Family, www.glbgt.Family.htm ;#216&

The wirthlin Report, Cutrent trends in Publice opinion from wirthl ;#216&